

درآمدی بر جریان روشنفکری ایران با تأکید بر ادبیات داستانی

معاصر

شیرزاد طایفی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۱۷۳ تا ۱۹۱)

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۰

چکیده

بیداری تاریخی روشنفکران ایرانی، با پیروزی انقلاب مشروطه به اوج خود رسید و در مسیر تازه‌ای افتاد. از جمله عرصه‌هایی که تحولات این جریان در آن انعکاس یافته، گونه ادبیات داستانی است، که در این مقاله کوشیده‌ایم تأثیرات ارتباط متقابل این دو جریان فکری و فرهنگی را بررسی کنیم. تأملات روشنفکری، همسویی معناداری با مفاهیم مطرح در آثار داستانی معاصر دارند، که بررسی روابط و تأثیرگذاری‌های متقابل آنها می‌تواند در کشف ظرفیت‌های ادبیات داستانی معاصر ایران راهگشا باشد. در پژوهش حاضر، بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای و به شیوه استقرایی، سیر مکتب روشنفکری ایران را طبق جهت‌گیری‌های عمده روشنفکران، به سه دوره تقسیم کرده‌ایم و به فراخور وضع سیاسی - اجتماعی زمانه، داده‌هایی متناسب با آن جهت‌گیری‌ها در متون داستانی آن دوره به دست داده‌ایم. یافته‌ها نشان می‌دهد نسل‌های روشنفکران ایرانی و آثار داستانی هم‌دوره آنها، آزمون و خطاهایی را برای گذار کشور از عقب‌ماندگی تاریخی از سر گذرانده‌اند، اما همگی در رسیدن به آرمان شهر خود ناکام مانده‌اند، که بخش عمده‌ای از ادبیات داستانی معاصر نیز ترسیم وجوه مختلف همین ناکامی‌هاست. این ادبیات، آیینۀ تمام‌نمای تجربه روشنفکری ایران است و به نظر می‌رسد شناخت دقیق این دو تجربه فکری و فرهنگی، راه مناسبی برای شناختن چهره گذشته و امروز ایرانیان باشد.

واژه‌های کلیدی: ایران، جریان روشنفکری، سیاست، مدرنیته، ادبیات داستانی.

مقدمه

تاریخ معاصر ایران پیوندی ناگسستنی با جریان روشنفکری دارد. خود این جریان همواره در ارتباط تنگاتنگی با ادبیات داستانی معاصر بوده است، و این دو حرکت اجتماعی و فرهنگی، در بستر تاریخی خویش، با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده و عوامل بیرونی و درونی متعددی در تطورات آنها نقش داشته است.

اهمیت موضوع حاضر در این است که به دلیل همسویی تنگاتنگ تأملات روشنفکری با مفاهیم موجود در آثار داستانی معاصر، کشف نقاط برجسته آنان، خیلی از ابهام‌های پژوهش‌های مرتبط با سیر تطور ادبیات داستانی مدرن ایران را رفع می‌کند و راه را برای کشف زوایای پنهان و ظرفیت‌های نهفته این میراث ادبی هموار می‌سازد.

درباره جریان روشنفکری و مکتب داستان‌نویسی ایران، آثار مختلفی به نگارش درآمده و به ارتباط تنگاتنگ میان این دو جریان پرداخته شده است. در تاریخ معاصر ایران، سه نسل از روشنفکران و داستان‌نویسان مدرن ایرانی در سه دوره «مشروطه‌خواهی»، «دوران پهلوی اول»، «بعد از شهریور بیست»، تفکیک‌پذیر است. نخستین نسل از روشنفکران ایرانی و نیز اولین آثار داستانی که سعی در اخذ و ترویج ظواهر دنیای مدرن داشتند، در تلاش خود ناکام ماندند. سپس نسل دوم برای فهم نظری دنیای غرب کوشید، اما تناقض میان مدرن‌سازی کشور با بازتولید استبداد، موجب سرخوردگی آنها و همچنین نویسندگان ادبیات داستانی شد. سرانجام نسل سوم طی یک دگردیسی ناگهانی، از ستایش غرب به ضدیت با آن رسید.

در نوشته حاضر، ضمن بررسی عوامل مؤثر بر تغییر مواضع روشنفکران ایرانی در دوره‌های تاریخی مختلف، بر نحوه تأثیرپذیری روشنفکران نسل‌های متأخر از نسل‌های متقدم نظری افکنده شده و سپس آثار مستقیم آن بر دگرگونی‌های جریان ادبی داستان‌نویسی مدرن ایران بررسی شده است.

نسل اول: بیداری و سراسیمگی؛ شیفتگی و خوش‌باوری

جریان روشنفکری ایران - که خاستگاهش عمدتاً به دوره تاریخی منتهی به نهضت مشروطه نسبت داده می‌شود - از همان آغاز پیدایش، همزاد و همراه با اراده و خواست دگرگونی در ساختار حیات اجتماعی - سیاسی کشور بوده است. این اراده تغییر، نتیجه ناگزیر بیداری و آگاهی دیریافته‌ای بود که نخستین نشانه‌های آن در دوران فتحعلی شاه بروز کرد و ظاهراً «همه چیز با اعزام چند دانشجو به خارج شروع شد» (شمس لنگرودی،

۱۳۸۷: ۱۸). عباس میرزا - که به ضعف فنی و علمی ایران پی برده بود و به تقلید از دولت عثمانی سعی در مدرن کردن کشور داشت - دانشجویانی را در دو مرحله برای تحصیل به فرنگ فرستاد که ارمغانشان از اروپا، بذر مدرنیته (از جمله روزنامه و دستگاه چاپ و فنون جدید) بود. حاصل این پدیده‌های نوظهور، تغییر در نگاه نخبگان ایرانی به خود و جهان اطراف بود. یکی از روشنفکران هم‌روزگار ما از زبان حال قومی ایرانیان می‌گوید: «یک قرن ونیم پیش... ما را... با دمیدن در شیپور بیدارباش از خواب پراندند... غوغایی در جهان در گرفته بود... اما این رستاخیز تازه... بر روی زمین پیش آمده بود، در پیشگاه خدای تازه‌ای که ما با آن آشنایی نداشتیم: تاریخ!» (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۵۹).

نسلی که تا چندی پیش، تاریخ نیاکان خود را سرگذشتی عادی و حتی پرافتخار می‌پنداشت، و به گفته سیدحسن تقی‌زاده «پیش از این، در صدی نود ملت ما از معایب ایران به کلی غافل بوده، وضع خود را بهترین وضع‌ها می‌دانستند» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷: ۲۹)، نسلی بود که اکنون و در آستانه بیداری، آن تاریخ پیر و کهن را همچون کابوسی می‌یافت که در شبی تیره و طولانی بر سرش گذشته است.

با این تحولات سریع، نیروی تازه‌ای در جامعه ایرانی ظهور کرده بود که ثمره‌اش تحرک بی‌سابقه‌ای در بدنه نخبگان جامعه به سمت «خواست تغییر» بود. این نخبگان که عموماً شکل تکثیر یافته همان دانشجویان اولیه فرنگ‌رفته محسوب می‌شدند، نخستین نسل روشنفکری را پدید آوردند؛ نسلی که وقتی «با دقت به گذشته می‌نگریست، در گذشته نزدیک خود، چیزی جز دولتی فاسد... نمی‌یافت» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۴). پس، عامل اصلی عقب‌ماندگی تاریخی جامعه ایران از نظر این طبقه، نهاد قدرت و دربار بود. اما آنان متوجه بودند که بخش مهمی از قدرت دربار، تکیه بر ناآگاهی عمومی جامعه و آداب و سننی دارد که قرن‌ها بر ذهن جامعه ایران سایه انداخته است؛ بنابراین نخستین هدف آنها در این رسالت روشنگری، آگاه‌سازی توده‌های مردم بود.

چشم نوگرایان ایرانی به پیشرفت‌های غرب، تقریباً با چهار قرن تأخیر، در قرن نوزدهم باز شده بود. «تجدد آواری بود که یک‌باره بر سر ما خراب شد، بدون آنکه آمادگی مواجهه با آن را داشته باشیم» (حجاریان، ۱۳۸۴: ۴۲). مفاهیمی چون دمکراسی، مجلس، قانون، آزادی... بدون آنکه ایرانیان اطلاع دقیقی از پیشینه چندصدساله به بار نشستن آنها داشته باشند، به یک‌باره طی ارتباط ناگهانی با دنیای غرب، بر ذهن و روان پیشگامان نوگرایی ایران سایه افکند.

اما غرب سده نوزدهم میلادی، محدود به پیشرفت‌های چشمگیر... مادی و معنوی... نبود. عملکرد و سیاست‌های خارجی قدرت‌های اروپایی در جهت اهداف استعماری و امپریالیستی و پیامدهای... زبان‌بار آن برای سایر جوامع - از جمله ایران - نیمه دیگری از چهره فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب بود (آجدانی، ۱۳۸۷: ۱۵).

می‌توان گفت که نسل نخست نوگرایان ایرانی، چشم خود را بر روی دوم سکه دنیای غرب - که چهره‌ای استعمارگر و فرصت‌طلب بود - به طور کامل بسته بودند و با هوشیاری و بینش لازم، فاصله‌ها داشتند. «آن آگاهی‌ها و انتقادهای و هشدارهای اندک نیز غالباً سطحی و به‌ویژه یک‌سویانه و معطوف به جانب‌داری از یک کشور استعمارگر بر ضد کشور استعمارگر رقیب در رقابت‌های استعماری استعمارگران غربی با یکدیگر بوده است» (همان: ۱۶). در این برهه، «شیفتگی [روشنفکران ایرانی] نسبت به تمدن غرب... سبب می‌شود که تحقیر میراث فرهنگ ایران هم نوعی تجدّدخواهی به نظر آید» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۸). فتحعلی آخوندزاده در مکتوبات خود می‌نویسد:

ایرانیان خانه‌خراب... [چنان‌اند که وقتی] به این طرف نگاه می‌کنی می‌بینی که تجار بی‌مایه؛ به آن طرف... نگاه می‌کنی می‌بینی که دهقان بی‌استطاعت و... دخل گمرک‌خانه و سایر مداخل... بی‌نظم است... از دولتمندان... پیشیزی به خزینه پادشاه عاید نمی‌شود، در هر جا تحمیل در گردن فقر است (آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۴۱).

متفکران ایرانی، در این دوره فکر می‌کنند زبان و ادب فارسی در طرح اندیشه‌های جدید نارساست. بر این اساس است که آخوندزاده می‌نویسد: «دور گلستان و زینت‌المجالس گذشته است... امروز تصنیفی که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است، فن دراما و رمان است» (همان، ۱۳۵۱: ۸۸). وی در جای دیگری نیز بر ضرورت تغییر خط فارسی تأکید می‌کند: «دولت ایران، قدرت... و عظمت قدیمه خود را محال است دوباره به دست آورد مگر به تربیت ملت؛ تربیت ملت... میسر نخواهد شد مگر با کسب سواد؛ کسب سواد برای عموم ناس حاصل نمی‌تواند بشود مگر با تغییر و اصلاح خط حاضر» (همان، ۱۳۶۴: ۶۱). این، یعنی روشنفکران اولیه، به لزوم دگرگونی فرهنگی - ولو در صورت - معتقد بودند. «وسیله تحصیل سواد... ناشی از سهولت الفباست. الفبای ما انواع... قصور دارد... جمیع الفباهای دنیا را... حاضر بسازید و الفبای تازه‌ای... درست بکنید و ملت ما را از ظلمانیّت به نورانیّت برسانید» (همان، ۱۳۵۱: ۲۰۲). بعدها که ایرانیان با چهره دیگر غرب آشنا شدند، این وضع شیفتگی و خودباختگی، ضربه‌های روحی بزرگی در پی داشت که حاصل آن سرخوردگی بود. گرایش اولیه

روشنفکری در کانون قدرت سیاسی شکل گرفت. این واقعیت متناقض‌نمایی است که بذر افکار تغییرخواهانه، در مراحل ابتدایی خود در مرکز استبداد و در مراکز نزدیک به دربار قاجاریه شروع به رشد کرد (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۹۹) و موجی به وجود آورد که دامنه‌اش به صحنه اجتماع کشیده شد. «آرمان‌های روشنفکری مدرن... نخست بر ذهن‌هایی جوان از میان بزرگ‌زادگان و سپس بورژوازی بومی اثر گذاشت» (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۳۶). عباس میرزا، خود ولیعهد بود که مرگ زودهنگامش، کار وی را ناتمام گذاشت؛ اما میراث فکری او را بیشتر صدراعظم‌های قاجار دنبال کردند، به طوری که «حتی در زمان سلطنت محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی... که در واقع نماینده دستة محافظین [= محافظه کاران] و اندیشه‌های... فرتوت جامعه بود، فکر احداث صنایع جدید در ایران و اعزام شاگرد به اروپا همچنان زنده ماند» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۴۰). درخشان‌ترین عملکرد در این زمینه از آن امیرکبیر است که با اصلاحات بزرگ، اما ناکام‌مانده‌اش، «بزرگ‌ترین نماینده نیروی ترقی و روشنفکری» (همان: ۴۳) در بهار استبداد قاجار محسوب می‌شود. دولتمردانی چون میرزا حسین خان سپهسالار در گرماگرم استبداد ناصرالدین‌شاهی، تمایلات و رفتارهای اصلاح‌گرایانه‌ای داشته‌اند (کدی، ۱۳۸۷: ۶۶). با وجود این، بی‌شک نظریه پرداز این روشنفکران، میرزا ملکم‌خان است که آرای او در زمینه «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۱۳) انرژی زایدالوصفی به روند پرشتاب اصلاح‌طلبی تزریق کرد؛ البته

اصلاح‌طلبان، به توانایی توده‌ها برای خلق یک جامعه بهتر اعتقاد... نداشتند. به علما هم امید زیادی نبسته بودند، چرا که احساس می‌کردند... برخی از علما دل در گرو منافع شخصی خود دارند. اصلاح‌طلبان گو اینکه حکومت فاسد... ایرانی و کارگزاران... آن را به نقد می‌گرفتند، اما به ایده انقلاب هم روی خوش نشان نمی‌دادند. قصد... ایشان تحوّل تدریجی بود و [در این مسیر] به رهبران بزرگ سیاسی دل بسته بودند (جهانگلو، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

آنان گمان می‌کردند که می‌توانند با مدرن کردن ایران از بالا، کشور را از عقب‌ماندگی نجات دهند، اما در این مسیر با مقاومت و خشم درباریان و برخی روحانیان روبه‌رو شدند که منافی در حفظ وضع موجود داشتند، و عاقبت هم ناکام ماندند. در کنار این بخش از اصلاح‌طلبان، گرایش روشنفکری دیگری وجود داشت که عموماً از طبقه نجبا و اعیان و تجار بود و در پی سفرها و آشنایی‌های خود با دنیای مغرب‌زمین، متوجه عقب‌ماندگی ایران می‌شد. آنان با خلق آثار انتقادی، «ادبیاتی پدید می‌آوردند که به دلیل دل‌بستگی به انتقاد از ناروایی‌های اجتماعی و سنن خرافی، تفاوتی

اساسی با ادبیات پیشین دارد. نوشتن برای مردم کم‌سواد، نثر را از قالب‌های کهنه‌اش به‌در می‌آورد و قابلیت‌های نوی... به آن می‌بخشد» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۹).

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، نخستین داستانی که به تباهی و عقب‌ماندگی تاریخی ایران پرداخته و به قصد انتقاد از ایرانیان به نگارش درآمده، نوشته جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس در دوره فتحعلی‌شاه، است که ترجمه درخشان میرزا حبیب اصفهانی، آن را تا حدّ یک اثر بومی ارزشمند ارتقا داده است (مرتضائیان آبکنار، ۱۳۸۷: ۵۲). موریه در دیباچه کتاب تأکید می‌کند که شخصیت حاجی بابا را از روی واقعیت‌های موجود در ایران دوران مأموریت خود خلق کرده است:

چون... در موقع پیامد مطالب این کتاب مدت درازی در ایران بوده‌ام، می‌توانم با اطمینان بگویم که اکثر مطالب این کتاب مطابق با واقع... است و هر چند بر عکس تألیفات فرنگستان... با حقیقت مطابقت نداشته باشد، اما برای وقوف... به احوال... ایرانیان و اهالی مشرق‌زمین کافی خواهد بود (موریه، ۱۳۴۸: دیباچه مؤلف).

فتحعلی آخوندزاده نیز در داستان ستارگان فریب‌خورده یا حکایت یوسف‌شاه سراج، با نقد زمامداران، راوی روزگاری است که شاه عباس و درباریان، یک اعدامی را به مدت سه روز بر تخت شاهی می‌نشانند تا قضاگردان جان شاه عباس شود: «همگی... آمدند به خانه‌ای که شاه عباس پنهان بود. او را از آنجا بیرون آورده به سرای شاهی رسانیدند. مثل اول، مالک تخت و تاج گردید، و کارها به قرار سابق صورت گرفت، که گویا هیچ حادثه واقع نشده بود» (آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۴۵۳). محکوم نگون‌بخت، ایام کوتاه نحوست را پادشاهی می‌کند، و در حالی که هیچ اتّفاقی نیفتاده، روز چهارم اعدامش می‌کنند.

زین‌العابدین مراغه‌ای، تاجر مقیم استانبول، در سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ، به شرح حال تاجری می‌پردازد که پس از سال‌ها به وطن بازگشته است، ولی خود را با کشوری ویران و عقب‌مانده با حاکمانی ظالم و زورگو و مردمانی جاهل و خرافی مواجه می‌بیند: «در تمام آن مملکت‌ها که از ایران دیدم... آثار... تمایل به تمدن به نظرم نیامد... در زراعت و تجارت بدانچه از نیاکان خودشان دیده‌اند قناعت دارند و... مفتخرند که شیوه اسلاف... هنوز تماماً در میان ما مرعی است» (مراغه‌ای، ۲۵۳۷: ۲۳۲). وی تلاش می‌کند تا مقامات دولتی را به اصلاحات ترغیب کند؛ اما موفق نمی‌شود.

مسالک المحسنین عبدالرحیم طالبوف، تاجر ایرانی مقیم قفقاز، هم سفرنامه‌ای خیالی است که با افشای سلطه استعماری انگلیس بر ایران، رؤیاهای نویسنده را درباره

ترویج علم و اصلاحات اساسی در کشور بازتاب می‌دهد. طالبوف نیز از قول راوی داستان به ضرورت تغییر خطّ اشاره می‌کند: «به عقیده من... علّت اصلی جهالت ملت اسلام، الفبا یا ابجد مندرس ماست که بعد از پنجاه سال تعلیم، کلمات را بی‌قرینه و تصوّر معنی ماقبل و مابعد او نمی‌توانیم درست بخوانیم» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۶۹). وی همچنین انگیزه خود را از نگارش کتاب/حمد که به شکل گفت‌وگوی پدری با فرزندش است، توجّه به اسباب عقب‌ماندگی کشور و ضرورت تنویر افکار ابنای وطن بیان می‌کند و می‌نویسد:

این بنده هیچ‌نیرزنده... در این عصر که انوار معرفت روی زمین را فراگرفته، مگر وطن عزیز ما که... به واسطه پاره‌ای اسباب نگفتنی از این فیوض محروم مانده، سهل است که ابواب تعلیمات ابتدائیه سؤال را نیز بر روی اذهان کودکان بسته‌اند، بنابراین محض به جهت ملت‌خواهی، خواست کتابی به عنوان سؤال و جواب... از زبان اطفال در لباسی که متعلمان را به کار آید و مبتدیان را بصیرت افزایش ترتیب بدهد، شاید بدین واسطه ذهن ابنای وطن در ابتدای تعلیم فی‌الجمله باز و روشن شده در آتی از برای تعلیم فنون عالیّه مستعدّ شوند (طالبوف، ۱۳۴۶: ۴).

همان‌گونه که در این نخستین آثار ادبی بر خاسته از فضای بیداری تاریخی ایرانیان

مشاهده می‌کنیم،

روشنفکران این دوره تحوّلی... متأثر از خواست‌های عصر روشنگری اروپا، می‌خواهند... قانون جانشین استبداد... شود و... معرفت به جای جهل... بنشیند و روابط اجتماعی موجود به روابط اجتماعی بورژوازی تغییر کند. اینها... از عمده‌ترین هدف‌های ادبیات ایران تا سال‌های ۱۳۴۰ شمسی‌اند (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۲۶).

متفکران غربی با فعال کردن عقل مدرن، طرح تمدن غربی را در انداخته بودند و غرب، طرز تلقی جدیدی از جهان بود که مظاهر تکنولوژیک آن، فقط جلوه سطحی‌اش محسوب می‌شد. این، همان نکته‌ای بود که نخستین نسل روشنفکری ایران آن را در نیافته بودند؛ بنابراین طرح «اخذ تقلیدی تمدن غربی بدون توجّه به بنیادهای نظری آن» به شکست انجامید و این جامه بر تن ایرانیان راست نیامد. نسل نخست روشنفکری ایران، با دستی خالی صحنه تاریخ را ترک کردند، اما تجربه شکست آنها بر نسل بعدی روشنفکران - که در میانه دو جنگ جهانی در سپهر سیاست و اجتماع جامعه ایران ظاهر شدند - در تلاش برای «جستجوی امنیّت و هویت» تأثیر فراوانی به جا نهاد.

نسل دوم: در جستجوی فهم نظری مدرنیته، و نوسازی ایران در پرتو

ناسیونالیسم

بیداری جامعه ایران در دوره پایانی زمامداری قاجار، چنان نیروی جمعی عظیمی را آزاد

کرده بود که نهاد استبداد، مقاومت در برابر آن را بی‌ثمر دید، و نتیجه این شد که «رژیم سابق، بدون آنکه صدایی به طرفداری از آن بلند شود سرنگون شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۱۷). با این حال، اینکه مواجهه روشنفکران با این فرصت تاریخی تکرارناشدنی چقدر توأم با عقلانیت بوده، جای بحث دارد. نسل اول روشنفکری ایران، دوران خود را با لمس هیجان‌انگیز و شیرین استقرار نظام مشروطه و تجربه تلخی‌های شکست زود هنگام آن به پایان برد که توصیف بخشی از خام‌دستی‌های این نسل، ما را برای درک دغدغه‌های روشنفکران نسل بعدی و تمایلاتی که به برآمدن رضا شاه انجامید، یاری خواهد کرد.

واقعیت این است که شه‌ریاران مستبد، آن‌قدر به بدنامی شه‌ره‌اند که کسی انگیزه‌ای برای دفاع از آنان ندارد، ولی به گواهی تاریخ، محمدعلی شاه، دست‌کم در فاصله زمانی بین قتل صدر اعظم خود، اتابک، تا ماجرای سوء قصد به جان‌ش، «شیر بی یال و بی دم و اشکم» شده بود و هیچ شباهتی به پادشاهان قاجار نداشت و در مقایسه با پدر نرم‌خویش، کمتر سرسازگاری با مشروطه‌طلبان داشت، اما در پی کشته شدن اتابک، آشکارا عقب‌نشینی کرد و پس از اینکه محافل آزادی‌خواهان میانه‌رو از یک‌سو و رجال درباری واقع‌بین و معقول متقاعد به مشروطیت، تا حدودی اعتماد شاه را به مجلس و مشروطیت جلب کردند، یا شاید هم او را به قدرت انکارناپذیر مشروطه واقف ساختند، «از طرف محمدعلی شاه... موافقت‌هایی با مجلس... ابراز شد. شاید اگر کار بدین روال پیش می‌رفت و تندروان... به بدگویی علیه شاه و اغوای مردم علیه سلطنت نمی‌پرداختند، مشروطیت ایران سیر دیگری می‌پیمود» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۷۶).

ولی جامعه تازه از چنگ استبداد رسته، فاقد آن تدبیر لازم در چنین جو پراشتهایی بود. درحالی که پادشاه به رغبت و یا به ناچار تن به همه امتیازات مجلسیان داده و «حتی چندین بار از خدمات مجلس تقدیر» (همان: ۲۸۸) کرده و برای وفاداری به مشروطیت به پیشگاه قرآن سوگند یاد کرده بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷: ۱۴۳)، آماج حملات تندروها قرار گرفت، چنان که «عفت قلم و زبان، رخت بریسته و هرزه‌درایی و دشنام‌گویی معیار آزادی‌خواهی شناخته شده بود» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۸۹).

آن خویشتن‌داری هوشمندانه در مورد حفظ نهال نارس آزادی از گزند آسیب‌ها، بیشتر از روشنفکران و آزادی‌خواهان انتظار می‌رفت که اکنون در موضع قدرت و برتری نسبی قرار داشتند، ولی عکس این اتفاق افتاد: صدر اعظم شاه ترور شد و آزادی‌خواهان در همان پایتخت، برای قاتل او مراسم بزرگداشت گرفتند (کسروی، ۱۳۸۷: ۴۷۲) و منابع و

مطبوعات پر از عبارات توهین‌آمیز به شاه شد؛ آن‌گونه که کسروی می‌نویسد:

[سید محمدرضای شیرازی، مدیر روزنامه مساوات] در شماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیر عنوان «شاه در چه حال است؟» نوشته، باز [از] سخنان تند و زشتی دریغ نگفت، و چون محمدعلی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد... او نرفت و در یک شماره از روزنامه خود سراپا ریشخند به دادگاه نوشت... و به این بس نکرده... استشهدنامه آماده گردانید که در آن گواهی مردم را درباره بدکاره بودن ام‌الخاقان، مادر محمدعلی میرزا، خواستار گردید!... [سیدجمال و ملک‌المتکلمین نیز در منبرها هر گونه بدگویی می‌کردند (همان: ۵۹۳)].

و آن‌چنان که فریدون آدمیت می‌نویسد: «ملک‌المتکلمین از شاهزاده ستم‌پیشه‌ای مثل ظل‌السلطان که داعیه سلطنت در سر داشت، مزد بدگویی به محمدعلی شاه می‌گرفت» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۸۹). شاه چنان بی‌اعتبار شده بود که وقتی به جانسوء قصد شد، مجلس و مطبوعات با فشار بر او، مانع دستگیری و تعقیب متهمان شدند. در پی این وضع بود که وقایع تلخ به توپ بستن و تعطیلی مجلس شورای ملی اول و خشکیدن نهال آزادی روی داد و هر چند آن استبداد صغیر بیش از یک سال نپایید و تهران فتح شد، محمدعلی شاه خلع گشت و پسر ناکارآموده‌اش احمدشاه بر تخت شاهی نشست و آزادی‌خواهان بر مصدر امور قرار گرفتند، اما تجربه سال‌های خوب، ولی کوتاه آزادی نشان داده بود که جامعه ایران عملاً برای زیستن در فضای اعتماد و مدارا و پرهیز از خشونت و تحمل آرای گوناگون هنوز بلوغ کافی ندارد.

پیشامد جنگ جهانی اول هم که حاصلش تقسیم اغلب نواحی کشور به منطقه نفوذ روسیه و انگلیس و عثمانی، ضعف دولت مرکزی، قدرت‌گیری یاغیان محلی و هرج و مرج داخلی تا مرز فروپاشی و تجزیه کامل کشور بود، بر مصیبت‌ها افزود.

در چنین وضعی که بسیاری نگران فروپاشیدن... کشور بودند... بقای ایران... ضرورتی بیشتر یافت... یگانه چاره‌ای که... همه اندیشمندان ایران دوست برای درمان این پریشانی یافتند، دو راه... بود: ایرانیگری... و ایدئولوژی... [اینک] هیچ‌چیز به خوبی ناسیونالیسم پاسخگوی نیاز عاطفی میهن‌دوستان نبود... هیچ‌چیز هم به خوبی دولتی نیرومند نمی‌توانست آن را تحقق بخشد (مسکوب، ۱۳۷۳: ۸). در چنین شرایطی... ایرانیان حکومتی می‌خواستند که قدرت کافی برای ایجاد تمرکز، فرمانروایی کارآمد، و اجرای اصلاحات عمده را داشته باشد (کدی، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

بنابراین، نسل جدیدی از روشنفکران پای به عرصه نهادند که دغدغه‌ای متفاوت با روشنفکران نسل قبلی داشتند. «هدف و امید نسل دوم روشنفکران ایران آن بود که ساختار جامعه ایرانی را به شیوه‌ای نظام‌مند و جامع، نوسازی و دنیوی کنند» (جهانبگلو،

۱۳۸۸: ۱۴۷)؛ از این روست که می‌بینیم در کودتای ۱۲۹۹ حتی هنرمند وطن‌پرستی چون عارف قزوینی، حامی کابینه سیاه سیدضیا و جمهوری رضاخانی می‌شود (شمس لنگرودی، ۱۳۸۷: ۱۶۳) و فروغی‌ها و کسروی‌ها، رضاخان را به دیده منجی‌ای می‌نگرند که آرمان ناسیونالیسم و سودای دولت مقتدر مرکزی را در خود جمع دارد. طبعاً این آرزوها در میان توده مردم و سیاستمداران نیز وجود داشت.

گرچه سرچشمه قدرت رضاخان اساساً ارتش بود، بدون پشتیبانی... مردمی نمی‌توانست... بر تخت سلطنت بنشیند... به سلطنت رسیدن... [او] صرفاً از طریق خشونت... و دسیسه‌های نظامی انجام نگرفت، بلکه به واسطه ائتلاف آشکار با گروه‌های مختلف سیاسی تشکیل می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

بدین ترتیب، می‌توان گفت که تقریباً تمام گروه‌های ایرانی - از روشنفکران تا سیاستمداران و حتی مردم خسته از ناامنی و هرج و مرج - برآمدن رضا شاه را انتظار می‌کشیدند و بدین سبب بود که از او استقبال کردند. فروغی، شاخص‌ترین شخصیت روشنفکری این دوره، تا پایان سلطنت رضا شاه از حامیان پرشور او بود.

اگرچه فروغی و نسل دوم روشنفکران... به خاطر حمایت از... رضا شاه... [ملامت می‌شوند]، این حمایت... نتیجه اندیشه‌های ملی‌گرایانه، دنیوی، و متجددانه آنها بود. نسل دوم روشنفکران ایرانی... بر آن بود... تمدن مدرن را به ایران بشناسند... [آن هم] با رهیافتی سازوار و نظام‌مند به فرهنگ اروپایی (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

تلاش‌های هدایت و علوی برای ترجمه آثار ادبی دنیای غرب و کوشش‌های قلمی فروغی در شناساندن تفکر مدرن اروپایی در همین راستا بود. هرچند با وجود تلاش‌های هدایت و امیدهایی که برای باز شدن روزنه‌های سعادت واقعی برای وطن داشت، رفته‌رفته حس ناامیدی بر او غلبه یافت و هرگز او را رها نکرد. در عرصه ادبیات داستانی رمان تاریخی در این دوران بحرانی به عنوان مطرح‌ترین نوع (ژانر) ادبی رخ می‌نماید و طرز بیان هنری تجلیل از مردان بزرگی می‌شود که در گذشته منجی ایران بوده‌اند... جستجوی هویت و امنیت، مهم‌ترین عامل پیدایش رمان تاریخی ایران در این برهه از زمان است (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۲۸).

در رمان‌هایی چون شمس و طغرای از محمدباقر میرزای خسروی، داستان باستان یا سرگذشت کوروش از میرزا حسن خان بدیع، عشق و سلطنت یا فتوحات کوروش کبیر از شیخ موسی نثری، معمولاً قهرمانان داستان‌ها به شکلی پهلوانی و رمانتیک، موانع و مشکلات را یک‌به‌یک از میان برمی‌دارند و بر دشمنان سیاسی‌شان پیروز می‌شوند و یا رقیبان عشقی خود را مغلوب می‌سازند (مرتضائیان آبکنار، ۱۳۸۷: ۹۱-۱۴۴).

«این‌گونه آثار با تأکید بر مفاخر باستانی ایران، در طول بیست‌سالهٔ اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت» (امین، ۱۳۸۴: ۳۱). در این میان، رضا شاه که سوار بر موج احساسات وطن‌پرستانهٔ مردم کشوری آشوب‌زده، به قدرت رسیده بود و خود را وارث... قهرمانی‌های گذشته جلوه می‌داد. او که می‌خواست ادعاهایش را با... گذشته موجه سازد، کوشید رمان تاریخی را برای قالب‌گیری اذهان به نفع خویش... به خدمت گیرد... روشنفکرانی هم که گرایش‌های ناسیونالیستی داشتند، به رشد این جریان یاری رساندند (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۴۹-۵۰).

به موازات این جریان، گونهٔ دیگری با عنوان «رمان اجتماعی» رایج شده بود که نخستین و شاخص‌ترین آنها رمان *تهران مخوف* نوشتهٔ مشفق کاظمی است. مضامین موجود در این رمان، حول محور فقر و فحشا و انحطاط اخلاقی جامعه می‌گردد، که هیچ‌کدام از مقلدان متعدّد مشفق کاظمی در این زمینه، از حدّ تقلیدی نازل فراتر نرفتند. «این‌گونه آثار، با تأکید بر مسائل اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی در طول این مدت، پا به پای رمان‌های تاریخی، رونق بیشتری یافت» (امین، ۱۳۸۴: ۳۲).

تب و تاب آفرینش رمان‌های تاریخی و اجتماعی در این دوران چندان دیر نمی‌پاید و به مرور، خلاقیت ادبی خود را از دست می‌دهد. «شکست زودرس رمان‌های اولیه، علّت‌های گوناگونی دارد: این رمان‌های قطور که بیش از توجه به واقعیت‌ها، به احساسات و هیجانات می‌پرداختند، ادبیات دوران گذار بودند» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۷۳).

ناکامی این رمان‌نویسان را چندی بعد، نویسندگان داستان کوتاه تا حدود زیادی جبران کردند. «نویسندگان رمان‌های اولیه به سبب محدودیت‌های فکری و هنری خود نتوانستند توصیفی منسجم و هنرمندانه از دورهٔ خود پدید آورند، اما نویسندگان داستان‌های کوتاه... جای آنان را در صحنهٔ ادبیات معاصر گرفتند» (همان: ۷۳). این روندی بود که از جمال‌زاده آغاز شد و با هدایت در مسیر خلاقانه و متفکرانه‌ای افتاد؛ مسیری که رمان‌های تاریخی و اجتماعی بدان دست نیافته بودند.

تن دادن روشنفکران به یک دیکتاتوری دیگر، اگرچه یگانه راه حلّ نجات ایران از فروپاشی بود، مطمئناً ایدئال روشنفکرانی نبود که داغ عزای مشروطه را بر دل داشتند. این معادلهٔ جدید، مجهولات بسیاری داشت و ناقص بودن پروژهٔ مدرنیسم - ناسیونالیسم آمرانهٔ رضاخانی بر همگان روشن بود. هدایت، بوف کور را در چنین فضایی نوشت؛ روایتی کابوس‌گونه که سیاه‌بختی کنونی ایران، در آن بُعدی عمیق و تاریخی می‌یابد و

به زخم کهنه‌ای تشبیه می‌شود که روحش را پیوسته در انزوا می‌تراشد و سرنوشت نکبت‌بارش، همچون جغد شومی از ویرانه‌های روح قومی‌اش بدو می‌نگرد.

نسل سوم: از پرستش مدرنیته تا کینه‌ورزی با آن

دوران رضا شاه، دوره مدرنیته کردن تحکّم‌آمیز کشور از بالا به بهای شکستن قلم‌ها و بستن دهان‌ها بود. میل تغییر و گرایشی که به انقلاب مشروطه انجامیده بود، در پی ناکامی‌های پس از انقلاب و هرج و مرج سیاسی دوران احمد شاه و کودتای سیدضیا و سپس تحکیم تدریجی پایه‌های قدرت مطلقه رضاخانی، هرگز اشباع نشده بود و در هر فرصتی، به صورت انفجاری به بیرون پرتاب می‌شد. اکنون با برکناری رضا شاه و باز شدن نسبی فضای سیاسی کشور، این فرصت بار دیگر برای نیروهای تحوّل‌خواه دست داده بود تا مطالبات ترقّی‌خواهانه خود را از سر بگیرند؛ اما این نیروها نگاه متفاوتی به جهان داشتند که نشان از ظهور جریان اجتماعی و فکری تازه‌ای می‌داد، با دغدغه‌هایی که شباهتی به نسل‌های روشنفکری دوره مشروطه و دوره نوسازی نداشت. اکنون با ظهور این نسل، جریان روشنفکری ایران در سه دسته متمایز، قابل مرزبندی شده بود.

آرمان روشنفکران نسل دوره مشروطه، یک مدرنیزاسیون تقلیدی بود. متفکران و نویسندگان آن دوره نیز همچون «آخوندزاده، میرزا آقاخان، و مراغه‌ای با نوعی ساده‌اندیشی و خوش‌خیالی... می‌پنداشتند که با تغییر مضامین عاشقانه و غنایی به مباحث سیاسی و میهنی، می‌توان... وضع مملکت را سامان بخشید» (همان: ۱۹)، ولی تلاش‌های این نسل، هم با مقاومت دربار و دولت و گاه علما روبه‌رو شد و هم به دلیل فهم ابتری که از مدرنیته داشتند، با شکست مواجه گشت؛ چرا که از تمدن غرب، چند و چون عقل مدرن را - که مایه اصلی مدرنیته بود - درنیافته بودند.

آرمان نسل بین دو جنگ جهانی نیز ثبات کشور در پرتو ناسیونالیسم و کوشش برای فهم عقل مدرن و پیاده کردن آنها در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران بود. ناسیونالیسم برای این نسل، نوعی پناهگاه روحی محسوب می‌شد و جنبش ادبی رمان‌های تاریخی، تلاشی در پاسخ‌گویی به این نیاز روحی بود، اما از لحاظ نظری، این نسل، ضعف اساسی روشنفکران نسل قبل از خود را - که همان تقلید مظاهر تمدن غرب بود - درست دریافته بود. جریان دیگر رمان‌نویسی این دوره، یعنی رمان‌های اجتماعی هم محصول سردرگمی نویسندگان از دلایل ناکامی آرمان‌های مشروطیت بود که در سعی خود برای ریشه‌یابی ضعف‌های جامعه، به بیراهه رمان‌های اجتماعی کشیده شد که ریشه ضعف‌ها

را در فقر و انحرافات اجتماعی می‌دید، در حالی که اینها خود معلول عوامل اساسی‌تر بودند. از همین روی بود که تألیفات نظری و ترجمه کتاب‌های غربی دنبال شد که مثال بارز آن، تألیف کتاب سیر حکمت در اروپا و ترجمه اندیشه‌های دکارت به قلم محمدعلی فروغی و توجه به نیازهایی همچون تأسیس دانشگاه و فرهنگستان زبان و رونق ترجمه است؛ البته این تلاش‌ها هم راه به جایی نبرد.

تمامی عناصر موفق بودن، در جهت نوسازی... ایران در این نسل جمع بود، ولی... با شکست روبه‌رو شد. شاید بتوان دلایل این شکست را در چهار نکته بیان کرد: اول... رویکرد بیش از حد خوش‌بینانه نسل دوم روشنفکران درباره عقلانیت ابزاری و مفهوم پیشرفت؛ دوم... سقوط رضا شاه و پایان نوسازی آمرانه او؛ سوم... عدم وجود گفت‌وگویی انتقادی با سنت و دادوستدی گفت‌وگویی با مدرنیته غربی؛ و بالآخره چهارم... ضعف عقل‌گرایی لیبرالی در برابر دو جنبش چپ و اسلامی در ایران (جهانگلو، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

آرمان نسل پس از جنگ دوم جهانی، رویکرد قهرآمیز به مدرنیته و خواست عدالت اجتماعی بر طبق معیارهای چپ‌گرایانه بود. توجه دو نسل پیشین به مدرنیته، مثبت و از لحاظ نظری، الهام‌گرفته از تفکرات عصر روشنگری اروپا بود، ولی آرمان نسل جدید، مسیری یک‌سره متفاوت و دیدگاهی منتقدانه به مدرنیته پیدا کرد، که ریشه در اندیشه‌های مارکسیسم داشت. «افول نسل دوم روشنفکری در ایران همراه بود با شروع جنگ سرد در جهان و مسئله دوقطبی شدن جهان و البته رشد طبقه متوسط در ایران» (همان). در این دوره، نیروی تازه‌نفسی متأثر از تحولات روسیه انقلابی در کشور در حال نشو و نما بود که تا چند دهه، نقش پررنگی در ترسیم خطوط فکری لایه‌های عمیق جامعه و مناسبات سیاسی - اجتماعی آن ایفا کرد. اوضاع بعد از رفتن رضا شاه و آرایش سیاسی جهان، تأثیری جدی در این تبدیل وضعیت داشت، و نشان می‌دهد که روشنفکری ایرانی چقدر ناخودبنیاد و تأثیرپذیر از شرایط محیطی است.

بدین‌گونه، روند «آرمانی کردن مدرنیته»... تبدیل به روند «شیطانی کردن مدرنیته» در میان سردمداران نسل سوم روشنفکری... شد... [یعنی] تجددستایی حاکم بر... افکار... افرادی از قبیل تقی‌زاده، فروغی، و هدایت به تجددستیزی... افرادی چون آل‌احمد و شریعتی انجامید. این مخالفت با... نمودارهای مدرنیته، همراه بود با بسط... ایدئولوژی استالینی در میان نسل سوم روشنفکران... که از طریق فرهنگ جدیدی برای ترجمه و شناخت مدرنیته، مطلق‌های اخلاقی و سیاسی جدیدی را ایجاد کرد (همان: ۱۲۳).

رفتار روشنفکران این دوره در مقابل مارکسیسم روسی، بی‌شباهت به شیفتگی و خودباختگی روشنفکران نسل نخست در مقابل لیبرالیسم اروپایی نبود، و شاید پرشورتر

هم بود؛ چون مارکسیسم روسی در این دوران «جانشین مذهبی شده بود که بعد از انقلاب بورژوازی [= انقلاب کبیر فرانسه]، در سطح وسیعی، از روح روشنفکران جهان رخت بر بسته بود» (شمس لنگرودی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). شیفتگی و شیدایی، حاکی از ناسلامتی روح و ذهن است و جهت جغرافیایی آن اهمیتی ندارد. اینک با گذشت دو نسل از مفتون شدن ایرانیان در برابر آنچه مطلقش می‌پنداشتند، بار دیگر روشنفکران ما مفتون یک آرمان دیگر شده بودند و تصمیم‌گیری‌ها و ایده‌هایش را مطلق می‌پذیرفتند.

نسل سوم روشنفکران ایرانی، سه ویژگی مهم داشت: نخست، عمدتاً متأثر از نگرش توتالیتر مارکسیسم روسی بود یا اینکه طرفدار بازگشت به اصالت اسلامی جامعه. دوم... خود را قانونگذار سیاسی و اخلاقی جامعه می‌پنداشت... سوم، از مدرنیته بومی صحبت به میان می‌آورد و با دید ماشینی... به مبارزه برمی‌خاست... مهم‌ترین معرف نسل سوم روشنفکری... جلال آل‌احمد است که در... غربزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران با نسل پیشین خود... قطع رابطه می‌کند (همان: ۱۲۳).

در کنار همه اینها، عمده‌ترین ویژگی نسل سوم، ضدیت با ارزش‌های غرب مدرن و تلاش برای استقرار یک آرمان‌شهر عدالت‌محور و سوسیالیستی بود. اعتقاد به سوسیالیسم، البته آبخوری مارکسیستی داشت، اما بسیاری از روشنفکران قائل به ایده «بازگشت به اصالت‌های اسلامی»، همچون شریعتی و آل‌احمد هم، نوعی از سوسیالیسم را باور داشتند و اساساً آن را همان «عدالت اجتماعی مصرح در اسلام» ترجمه می‌کردند. دگردیسی جریان روشنفکری ایران از پرستش غرب به نفرت از آن، بازتاب‌دهنده نوعی پریشانی روحی است که یکی از روشنفکران نسل سوم، بدان اشاره می‌کند:

میان خیرگی نخستین منورالفکران دنیای پیرامونی نسبت به قدرت اروپا... و روی‌گرداندن از غرب امپریالیست... فاصله‌ای بیش از دو - سه نسل نیست؛ همچنان که میان آن یک و پدیده روشنفکری جهان سومی دیگر، یعنی بازگشت به خود و بازیافتن اصالت فرهنگ و دین و معنویت خود با روی‌گرداندن از غرب مادی فاسد بد اخلاق! (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

ادبیات داستانی این دوره، به خوبی اوضاع پیچیده حاکم بر زمانه را نشان می‌دهد. نسل نویسندگان پس از جنگ دوم جهانی، تمام تجربه نسل مشروطه‌طلب را یک بار دیگر به تلخی آزمود: «آرمان‌خواهی و شکست». صحنه ادبی ایران در این سال‌ها، بار دیگر شاهد حضور نویسندگان آرمان‌گرایی است، که پر از امید به آینده‌ای روشن، اعتماد به نفس خود را بازیافته‌اند و آثاری جامعه‌گرایانه به وجود می‌آورند که تفاوت آشکاری با

داستان‌های تاریخی و اجتماعی نسل پیشین دارد. در این دهه

روشنفکری، آثار هدایت، مسعود و علوی را می‌بینیم که از انزوا... درآمد... در پی امیدی مبهم، به روزنامه‌نگاری و تحزب روی آورده است. مثلاً هدایت که در دهه قبل بوف کور را نوشته بود، آثاری چون *حاجی آقا* را بر ضد اقتدار پدرسالاری و... خرافه‌پرستی... می‌نویسد. تأثیر ژورنالیسم سیاسی بر داستان‌های علوی آشکار است. آل‌احمد و به‌آذین، کارگران... را... به صحنه داستان‌هایشان راه می‌دهند (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۳۱).

تأثیر نگرش سوسیالیستی - که در این دهه، تفکر غالب حاکم بر جامعه روشنفکری ایرانی شده - در رویکرد ادبی آل‌احمد و به‌آذین کاملاً آشکار است. در این دوره «ادبیاتی که با هدایت، چوبک، و علوی به پختگی رسیده... در میان فشار دو نیرو... قرار داشت: حکومت که... به اروپایی کردن ایران... می‌اندیشید و... سوسیالیسم... که... بدش نمی‌آمد... ایران را به شوروی بسپارد» (وکیلی، ۱۳۷۷: ۵۳).

حزب توده در سال‌های دهه بیست، تأثیر ژرفی بر روشنفکران داشت. نویسندگانی چون علوی، آل‌احمد، گلستان، ساعدی، امیدهای زیادی به این حزب بسته بودند. سیاست مزورانه شوروی در قضیه آذربایجان نیز از سرسپردگی این حزب به زمامداران کرم‌لین نکاست. «حزب توده... تحت حمایت... حزب کمونیست شوروی... به طور کلی بیشتر برای "تأمین منافع امپراتوری" فوق‌الذکر (یعنی منافع ژئوپولیتیک و اقتصادی شوروی)... به کار گرفته شد تا "منافع ایدئولوژیک شوروی" در منطقه» (کاتم، ۱۳۷۹: ۹۲). این موضوع، عامل اصلی سرخوردگی روشنفکران از حزب بود که با انفعال حزب در قضیه کودتای ۲۸ مرداد به بیزاری انجامید. البته آرمان عدالت اجتماعی همچنان با این نویسندگان باقی ماند و بریدن از حزب توده، بیشتر آنان را به سمت یک «سوسیالیسم ملی‌گرا و مستقل از شوروی» سوق داد، که در این زمینه، خلیل ملکی و جلال آل‌احمد و غلامحسین ساعدی درخور ذکرند. در این مسیر دشوار، چندی نمی‌گذشت که اتحادها از هم می‌گسست و راه یاران سابق از هم جدا می‌شد. هدایت پیش از آنکه شاهد شکست نهایی جنبش به دست کودتا باشد، به یأس رسید و در فروردین ۱۳۳۰ خودکشی کرد.

بعد از کودتا، بزرگ علوی به تبعیدی خودخواسته رفت. آل‌احمد، چندی دل‌بسته فلسفه سارتر، به خصوص شعار تعهد ادبی او شد و عاقبت در دهه چهل به ایده بازگشت به سنت رسید و پرچمدار مبارزه با مدرنیته و غربزدگی شد. بسیاری دیگر مانند ساعدی هم تا پایان عمر دل‌بسته به آرمان‌های سوسیالیستی باقی ماندند. بهرام صادقی،

درخشان‌ترین نویسنده دهه سی، یأس نویسندگان این سال‌ها را در آثار خود هنرمندانه نشان داده است.

یکی از جالب‌ترین شاخصه‌های این دوره، این است که با وجود بسته شدن فضای سیاسی و فرهنگی جامعه، دهه چهل صحنه خلق غنی‌ترین و خلاقانه‌ترین آثار نویسندگان می‌شود (صنعتی، ۱۳۸۸: ۲۲۷). اشاره به آثار برجسته بزرگ علوی و صادق چوبک، ابراهیم گلستان و ساعدی و بسیاری دیگر، برای اثبات این ادعا کفایت می‌کند. ساعدی در... تشریح فقر... گلشیری با آوردن تکنیک تازه... نادر ابراهیمی با حکایات شبه کلاسیک... دولت آبادی با رئالیسمی برخاسته از مکتب گورکی... و نسل جدیدی از نویسندگان همچون احمد مسعودی، محمود طیبی... و زنان داستان‌نویسی چون مهشید امیرشاهی، گلی ترقی، شهرنوش پارسی‌پور، غزاله علیزاده... سیمین دانشور... بخش عمده‌ای از تحول داستان‌نویسی سال‌های پس از چهل را به خود اختصاص دادند (مرادی صومعه‌سرای، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

سرانجام سال‌های آتشفشانی دهه پنجاه فرارسید، و درحالی‌که جو مبارزات چریکی بر همه عرصه‌ها سایه افکنده بود، فعالان عرصه‌های نویسندگی و ادبیات داستانی هم بدان فضای احساسی و پرشور پیوستند. اینک از زبان و قلم همگان، یک‌صدا شعارهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری شنیده می‌شد و حکومت محمدرضا پهلوی را به عنوان عامل دست‌نشانده امپریالیسم جهانی نشانه می‌گرفت. شاه که به تعبیر خودش، خطر ارتجاع سرخ را از ارتجاع سیاه بیشتر می‌دانست، سرکوب چپ‌گرایان را مقدم بر سرکوب جنبش‌های اسلام‌گرا قرار داده بود. حالا فعالیت مسلحانه، حتی نویسنده هوشمندی چون ساعدی را نیز در روزگار اوج خلاقیت ادبی‌اش همراه خود کرده است، به‌طوری‌که «پول فراهم می‌کند که... چریک اسلحه‌اش را بخرد [و] اینها را از حق‌التألیف کتاب‌هایش می‌دهد» (مجابی، ۱۳۸۱: ۴).

جنبش چپ - که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به تدریج شکل رادیکال‌تری گرفته بود - در دهه پنجاه به تأسیس سازمان‌های چریکی انجامید، تا اینکه پیروزی انقلاب اسلامی - که در واقع پیروزی ایده طرفداران بازگشت به اصالت اسلامی و شکست ایده طرفداران جنبش چپ بود - نقطه پایانی بر تمام آن تلاش‌ها و هیجان‌ها گذاشت. حدود یک دهه بعد که نظام کمونیسم بین‌الملل، با فروپاشی شوروی و اغلب ارکان اردوگاه شرق از هم گسیخت، آخرین امیدهای این جنبش هم بر باد رفت. بازی تمام شده بود و مأموریت نسل سوم روشنفکران در تاریخ معاصر ایران به پایان رسیده بود.

نتیجه

کارنامه جریان روشنفکری ایران ناکامی‌های زیادی دارد، که بازتاب آن را در ادبیات داستانی این جریان - که روایتگر زخم‌های عمیق و التیام‌نیافتۀ قهرمانان است - شاهدیم. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این ناکامی‌ها این بوده که جریان روشنفکری در ایران، از ابتدا بر پایه ضرورت‌های بومی خودبنیاد این سرزمین شکل نگرفت، بلکه واکنش دفاعی ذهنیت غفلت‌زده‌ای بود که احساس می‌کرد هر لحظه از مرکزیت کهن و کانون تاریخی خود به حاشیۀ جهان رانده می‌شود.

اصولاً هر گونه تلاشی برای شناخت ابعاد دقیق روشنفکری ایران بدون بررسی آن در پس‌زمینۀ تاریخ روشنفکری جهان معاصر، کوشش ناتمامی خواهد بود. واقعیت این است که با فروپاشی بزرگ‌ترین جریان روشنفکرانۀ تاریخ معاصر، یعنی کمونیسم، اساس جریان روشنفکری جهانی از معنی کلاسیک خود و جزمیت و قاطعیت و پیشتازی‌اش فاصله گرفته است. در ایران هم که چشم داشتن به راه‌های سهل‌الوصول در جبران عقب‌ماندگی تاریخی کشور، شاخصه‌ای در رویکرد هر سه نسل روشنفکران ایرانی بوده، آن هیجان‌ها و شتابزدگی‌ها با وقوع انقلاب اسلامی و پایان دوران جنگ سرد، به گونه‌ای محسوس فروکش کرده است. عرصۀ ادبیات داستانی معاصر ایران - که همواره با جریان روشنفکری رابطه متقابل داشته - منشوری است که زوایای مختلف این روند فکری را به خوبی نمایان می‌سازد. در آثار نسل اول ادبیات داستانی ایران، هم در صورت و هم در معنی، نوعی درشت‌نگری و بی‌ظرافتی دیده می‌شود که به تدریج، به سمت جزئی‌نگری و ظرافت بیشتر گام برمی‌دارد؛ البته همیشه پیشگامان نسل‌های نخستین، با توجه دادن نظرها به مسائل روبنایی، راه را برای جست‌وجوهای زیربنایی بعدی فراهم می‌آورند.

ادبیات داستانی معاصر ایران، در طول حیات صدواندی سالۀ خود، تجربه‌های گران‌بهایی اندوخته است؛ اگرچه همواره با این نقیصه مواجه بوده که چه از لحاظ نگاه هستی‌شناختی به روابط اجتماعی و انسانی و چه از لحاظ شکل و ساختار ارائه اثر، الگوی قابل‌اعتنایی در تاریخ فکری زیست‌بوم خود نداشته و همه داشته‌ها را از غرب گرفته و از آن برای طرح مسائل بومی خود بهره برده است. این مسئله، درباره جریان روشنفکری ایران نیز مطرح است، که نظرگاه و ضرورت‌هایش را مستقیم از نیازهای بومی کشورش نگرفته، اما مهم این است که اکنون، هم جریان روشنفکری و هم جریان داستان‌نویسی ایران، هر کدام در حدّ یک جریان فکری و ادبی، تجربیات نسبتاً کارآمدی

اندوخته‌اند. از طرفی، جهان در آغاز هزاره جدید با توسعه عظیم شبکه‌های ارتباطی میان ملت‌ها، چهره دیگری یافته و گفت‌وگوی فرهنگی و ادبی میان «مرکز» و «پیرامون» را به مراتب تسهیل کرده است، به طوری که دیگر نمی‌توان از یک مرکز فرادست و پیرامون‌های متعدد فرودست سخن گفت، بلکه نوعی هویت متکثر بر تمام فرهنگ‌ها و ملل جهان سایه انداخته که مرزهای نفوذناپذیر پیشین را از میان برداشته است. همه اینها، برای ادبیات داستانی ایران، یک فرصت است تا مخاطبان خود را برای درک یافته‌های بزرگ این ادبیات در جهان کثرت‌گرای امروز پیدا کند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، چاپ چهاردهم، تهران، نی.
- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۸۷)، *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، چاپ دوم، تهران، اختران.
- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۴۹)، *تمثیلات: شش نمایشنامه و یک داستان*، ترجمه محمدباقر قراچه داغی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۵۱)، *مقالات، گردآورنده: باقر مؤمنی*، چاپ اول، تهران، آوا.
- _____ (۱۳۶۴) *مکتوبات، مقدمه و تصحیح از م. صبحدم (محمدجعفر محبوب)*، چاپ اول، آلمان، مرد امروز.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، چاپ اول، تهران، سخن.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۴)، *ما و مدرنیت*، چاپ سوم، تهران، صراط.
- _____ (۱۳۸۹)، *پرسه‌ها و پرسش‌ها*، چاپ دوم، تهران، آگه.
- آمین، سیدحسین (۱۳۸۴)، «درآمدی بر ادبیات داستانی»، *حافظ*، شماره بیستم، آبان.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۸)، *موج چهارم*، ترجمه منصور گودرزی، چاپ ششم، تهران، نی.
- حجاریان، سعید (۱۳۸۴)، «مشروطه و ضد مشروطه»، *بازتاب اندیشه*، شماره شصت و پنجم، شهریور.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۸۷)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، مرکز.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۸)، «درباره روشنفکری دهه چهل»، *مصاحبه‌گر: سیروس علی‌نژاد، بخارا*، شماره هفتادویکم، خرداد و شهریور.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۴۶)، *کتاب احمد*، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۲۵۳۶)، *مسالك المحسنين، مقدمه و حواشی: باقر مؤمنی*، چاپ دوم، تهران، شبگیر.
- کاتم، ریچارد، و دیگران (۱۳۷۹)، *نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان*، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، تهران، نی.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۷)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ سوم، تهران، ققنوس.

- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۵۷)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بخش دوم، چاپ اول، تهران، لوح.
- کسروی، احمد (۱۳۸۷)، *تاریخ مشروطه ایران*، چاپ چهارم، تهران، نگاه.
- مجبایی، جواد (۱۳۸۱)، *شناختنامه ساعدی*، چاپ دوم، تهران، قطره.
- مرادی صومعه‌سرای، غلامرضا (۱۳۸۶)، «مروری بر ادبیات داستانی ایران»، *نامه پارسی*، شماره چهل و دوم، بهار و تابستان.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۲۵۳۷)، *سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ*، مقدمه و حواشی: باقر مؤمنی، چاپ اول، تهران، سپیده.
- مرتضائیان آبکنار، حسین (۱۳۸۷)، *معرفی و بررسی آثار داستانی و نمایشی از ۱۲۵۰ تا ۱۳۰۰ شمسی*، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)، *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع*، چاپ اول، تهران، فرزانه روز.
- موریه، جیمز (۱۳۴۸)، *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، تصحیح محمدعلی جمالزاده، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)، *صد سال داستان‌نویسی*، جلد اول، تهران، چشمه.
- وکیلی، سیامک (۱۳۷۷)، «دو نگاه: ادبیات معاصر ایران و تراژدی هویت»، *ادبیات داستانی*، شماره چهل و ششم، بهار.

